



در حمد کردگار که ملک او سرمد و ددام و حکم او محکم و مدام آمده
 همیشه همیشه

که بد راج و روح آدم را
 واحد و واسع و مؤدود واحد
 لعل در کوه و در دریا
 مدح او کار ماه و کار سنگ
 راج او روح را تصور کرد
 مهر او موی صیل مرام همه
 راج او کاس را معطر کرد
 راج او مهر سیم صد و را
 او دید ملک و مال و کوس و علم
 او دید صحر و سبک و صبح و سماع

حمد مر کردگار عالم را
 حاکم و عادل و سلام و صمد
 و رودار و محاسب و اورا
 حمد او در زرق و نور ملک
 عطر او دهر را معطر کرد
 سمع او سانج کلام همه
 کاس او راج را معطر کرد
 رطل او مصد رسد و آمد
 او دید علم و حکم و رحم و کرم
 او دید عمر و مرگ و وصل و وداع

<p>او دهر دهر و روح و علم و دهر اهر ار که داد کو حسن و علم کرم عام او حصار هم حکم او محکم و بدام آمد سرور و سلام سالار آل آدم را احمد محمود و محمد مودود سرور دهر احمد فصل محرم ستر کردگار آمد هم امام صوامع سلما علم او مام و حکم عصر او آمد اسب احصار حاکم و عادل و امام آمد کامل عصر و حاصل اسرار راه و رسم و عطا کرده او و داداده اهل عالم را</p>	<p>او دهر دهر و روح و علم و دهر اهر ار که داد کو حسن و علم کرم عام او حصار هم حکم او محکم و بدام آمد سرور و سلام سالار آل آدم را احمد محمود و محمد مودود سرور دهر احمد فصل محرم ستر کردگار آمد هم امام صوامع سلما علم او مام و حکم عصر او آمد اسب احصار حاکم و عادل و امام آمد کامل عصر و حاصل اسرار راه و رسم و عطا کرده او و داداده اهل عالم را</p>
---	---

ورح دا مادر رسول صلیم

استاد سرور عالم استاد داد و عالم

در شرح حاکم کا نگار

حاکم عادل دار اسلام	داور کام دود مالک ملک
کرم او همه را کام تمام	کام مردم کرم او همه دم
همه در کام دل ابل کلام	همه در کار دل ابل کرم
همه او در همه دلس مادم	کار او در همه حال آمده همه
آمده در کرم او همه کام	داد او را کرم عام و مرا
هوس ابل هوا کرد حرام	طبع ابل و بیع کرد حلال
سال و ماه و همه سال آمده تمام	دور ملک و ملک او را همه عمر
حمد کند که کارگر آمد	همه دعا ها که در سحر کردم
مالک ملک و مال و کون و علم	صدر عدل و داد و رحم و کرم
عسل را مراد دل حاصل	صلح را داد او داد و در دل
مردم علم و همه علمت	مردم دهر و نماز و صلح
در او مورد در و در و در	سر او محور و سیمای کرم
عدل او کرد ملک را شکر	داد او کرد و دهر را شکر
داد او عدل را اسلح	کون او زعد را سیر اسلح
حکم او حاکم را اسلح	عدل او دارس حصار طلاح
شهر او مالک و دایه شود	رحم او محور سیمای کرم

عبد او آید و مستحق

عبد او آید و مستحق

در درج حاکم عصر

حاکم کل

حاکم کل بود و حکم و کرام

مریم در دل اهل کمال

سرور دور آمد و سالار هم

داوود دل آمد و دار آید

در گه او آمده در حکم

مورج او آمده در آل مراد

آمده او مطلع حال آدم

آمده او چارش راه ساوک

آمده او در همه عالم علم

همه او آمده علم و کمال

در رو او آمده آنکه اعظم

در گه او مطلع داد و داد

آمده او مالک ملک هم

آمده او سالک راه و رسوم

در درج حاکم عصر

سالک راه علم و کرام

مالک کرم سرور هم

وار و نور و والا و هم

مالک هو مشه و ابر اسلام

چارش در گه او علم و حکم

مطلع طالع او مهر عطا

هم و عا و دل او در کرم

بواز و ر اور و قی ملک

همه او در همه عالم اصلاح

همه او در همه عالم اصلاح

دم او و در ملک راه هم

همه او در همه عالم اصلاح

علم او عالم دل را محرم

همه او در همه عالم اصلاح

الحاکم بن محمد بن علی بن ابی طالب علیه السلام
 فی الجواهر فی القدر علی سبیل التوفیق فی الشرف من الحق سبحانه وتعالى جل و علا و اسبطیه ۱۲ عالمگیری

در درج حاکم منسج

دور عالم و علامه عصر	حاصل کما سگه علم کرم
حاکم ۱۲	کامل اهل کرم صبر کرم
نیک و ملک و عالم و دهر	در همه ملک و ملک کرم
دارد او سگه عدل همه ملک	رسم عدل همه او و ابر هم
هم کرم دارد و هم کرده روا	کام علم و کرم و کرم و کرم

در درج حاکم عصر منسج

کام دل او کار کرم در حال	کار کرم او ند و اهل کمال
او کرم عام و طبع کار همه	داده کرم او بهوس اهل سوال

در درج حاکم و مالک و دهر

امام و سر و صدر الممالک اسلام	صلاح ملک ملک ملک ملک کرم
ملک محل ملک و ملک ادراک	ملک علو و ملک طارم و ملک اسام
هم معطر او در و ملک اهرم	دل مطهر او گو و ملک اهرم
عطاء کامل او مصد علو و هم	هم او در کرم او مورد حصول کرم
رستم کامل او در صالح اعمال	و با و سالک او و سالک اسلام
هم او و دهر همه کار ملک اصلاح	مرازم او همه مر اهل علم و اکرام
مدرس حکم او در حصول قوس حکم	معلم علم او در اصول علم کلام

عالم در هر که دارد و در
عالم در هر که دارد و در

اصیل و اساس اسلام عمل آمد و اصل عمل
و مصدر عمل او گرد که عیلم وارد

علم آند اساس اصل عمل علم كرم و صمد حاصل
انا هم علوم و روید و دیگر علم كلام الله و كلام محمد الرسول الله صلعم

در دمارا و کلام اندر
هر که دل در کلام او دارد
در کلام رسول صواب است
در کلام رسول صواب است

و یو مارا دو کلام رسول ^ص مرسم در دو ما کلام رسول
 خدا کرد کلام الله و کلام رسول گردد و لا علم گرد و گرد کلام گردد

اما در گروه علمای هر که را واداد اموال و حرص در ایستادن و در دل او تحویل

کرده او عفو ملک عظام آمد و همایون اهل اسلام
 هر که دارد راه در طول اهل ^{دولتی} هر که آمد کار او سحر عمل ^{به کاری}

ہرگز آمد در دل او حرص مال
از آنکه در دل او حرص و طمع و اذمال

تور و الهام و عقل علم دل آید و بتطور عالم در لوح دل کردگار مستطوری

محمم هر دو عالم آمد دل حاصل عمر آید دل
 دل ما گشته مدام و داد کاش دل را نعل و داد او داد
 دل و الیه مضموم و سالک مضموم را در نعل واحد آرام محال آید
 گاه در گوه و در صحرا گاه در زو و گاه در آفتاب
 الیم دلدار دل سالک مضموم را سرور آید
 و در دل آرام و الیه مضموم را داد او داد

دل و لوله و داد و داد دل و در و الیه مراد دارد
 آموده شوق او دل ما آموده و در و الیه کل
 دلدار ماه رو و کاکل مسلسل موزار و هر که رو در راه و الیه
 و داد او آورد دل او در کاکل دلدار مسلسل موزار و هر که رو در راه
 ساده ماهر و مسلسل موزار دل عالم پلاک کاکل او
 طره دلدار ماهر و کاکل و آرام
 مسلسل موزار و در و در هر گره صد دل سرور
 طره او کام دل اهل دل کاکل او دایم دل اهل دل
 و له در احوال در و دل دار

کلام لعل مضموم دل آرام دلهم را داد و در هر دم صد آرام
 سواد و عرصه دل کرده ام صندریه سواد گرم رو دارد در و کام
 میدان جای کشاده که در آن درخت و گیاه



ولا یدوم مرو در طه ۱ و
دل سالک که دارد سیر الله
که دارد در سیر هر بود و صد دام
رسد در سمع او همواره امام
که مهر او دهد اعلام آلام
مهرادر مهر او کرده المرم
ولا اگر مالک ملک ملولیم
وله در حمد در گاه کردگار

ویرا و مورد و معاد همه
جای درود جای با گشت
در او صانع صواعق
مهر او در دلم محل دارد
در او متصل مراد همه

هر که رود در عالم و لا ووداد آورد
آموده سودا دل او آلوده درد گردد
سرم را مهر او آموده آورد
سوا که در محل کرده شکر بدام آرد و درد
که در دل رو آورده دموع دوام دهد

کرد در سه قتل شکر بدام
ماه ما کام در و نه ما را
وصل او اصل مهر او آمد
حرم وصل او معاد همه
فرودن نیمی
جای با گشت

امام صومعه در سربوس جو رود و دل طمع دار السلام دارد
 پیش امام سید ۱۲ بیست خیال در اینجا مردان ۱۲
 و موصدا را ده وصل و آذر دارد و هوس وصال کردگار

و وصل دلدار مرد دل ما گره طسره متعاد دل ما

سالک است همسوم و واکه مسوم در سربوس خیال که زو رود و در مسک
 که راه دارد مرداد و وصل دلدار اند و مرام او وصال دلدار
 اگر ز کوه سالک راه دارد و گرد رود کامل گاه دارد

مرد او و وصل گوهر آمد مرام او و حصول گوهر آمد
 اگر دارم سرادر کوه و صحرا و گردارم محل در رود و اما

بهم او در کوه و در صحرا هر دم و داد او دل را مالک آمد
 هر که در مسک و لاسلو ک کرده و زو در راه و داد آورده

هستهواره انداد عالم والا محمد حال او گردد روح او در رسد هر دم
 ملک و مال سیر و عمر دوام بعل او کام دل اهل و لا

بعل او کام دل معلول ما سالک را اگر در کار گره رود بد دل مسرور دارد که

و وصل او در دل ما را داد و وصل آذر آمده ما معلول ما

سالک را اگر در کار گره رود بد دل مسرور دارد که

مسک سالک معنی حیات و کرم معنی انفس و معنادان خود معنی جانی باز گشت ۱۲

که سبک گوهر حال و غلو محال و صد گره در کار او در آمده
 هر دم مراد آمده در کار صد گره در کار یا و طره دلدار صد گره
 ماسول که گره وا گردد و ملال شود در عدم آرد و مشهور و رود
 گر مراد محال بود داده ملال صد سرور آمد مراغب وصال
 در هر ور آمد اگر عهد سرور محمد بنده هم الهام دارد مشهور
 گر سرورم را دوام آمد محال هم محال آمد دوام هر ملال
 گر الهام دارم و گرد آرم مشهور هم سرور و هم الهام و گرد آرم
 سبک اراده و وصل دل آرد هوس وصال
 دل آرام دارد هرگاه واصل گردد مراد وصال گردد

کرد مسعود وصل او کارم همه دارم که وصل او دارم
 در محال بنمو آمده ام در کمال غلو آمده ام
 محمد بنده که آه دل را کوه دزدان لدا را بهر دو دارم مستسلم می کار کرد
 هر دعار که در سجده کردم حسنه بنده که کارگر آمده
 اسحاق صل بنیک وصل در کارم آمد و طاوس وصال در دام
 دل آرام آمد و دل را دو ادا مراد دل آه او را داده
 سرور دل دهد وصل دل آرام دلم را علی او هر دم دهد کام
 وصال او دلم را کرد مشهور سواد ملک دل را کرد محمود

صد عمر سلوک کردم که دولجه وصال روفاذ محمود و مسعود
 حال او که ندانم ناوار مصیبت وصل وار و سپهر او دلجه
 وصال دلدار رو دهنده حاصل صد عمر ^{شهر ۱۲} محصول او گردد
 دولجه گرد وصال او دهد رو ^{شهر ۱۲} درم رو دهد در سپهر مو
 دوام وصل را در دل بده راه که طامع آمده مخموم درگاه
 بده حرص و هوار راه در دل طمع شده آمده در راه ران
 فراور را رو دید وصل دلا آرام که حرص او کم آمد در رو کام
 اگر دور دور نگردد دلدار با سر و دلا آرام مسلسل مورا در دل
 رو که کاشی صحنه مالال وصال ما را عطا کرده دل را کوفه ملا سر
 کاشی صحنه مالال وصال ما را عطا کرده دل را کوفه ملا سر
 ده مرا کاشی ران موسم گل ^{شهر ۱۲} موسم گل حلال گردن
 و آواز آید در دل نگردد ام ^{شهر ۱۲} روح بکشد ندانم کرد حرام
 غنچه گل موسم وصال آمد کاشی صحنه مالال آمد
 دل را در صومعه طلال رو داد ابل صومعه را و دایع کردم وصال
 را در گردن دل کرده و غنچه کاشی مالال در کام دل در آوردم ^{شهر ۱۲}
 در حال دل را سرور رو داد و طلال مسطور رو در غم آورد ^{شهر ۱۲}
 دار و دل را بشهر گل و دل و صومعه صد طلال دارد

صد در حله و در دل را
در مسلک ^{نزل ۱۲} طور در دل را
^{طریق ۱۲}

گر و سوسه راه در دل آرد
گر و سوسه کوه طور کردم
^{نزل ۱۲}

وله

و آمدن بوسه محال دارد
در صومعه صد ملال دارد

سایک که خسته وصال آرد
دارد دل با سرگل و نعل

وله

در دل را دو محال آمد
سایک مسلک کمال آمد
^{رونده ۱۲} ^{راوی ۱۲}
صومعه ام مورد ملال آمد
^{عیا ۱۲} ^{نزل ۱۲}
مالک ملک عالم و حال آمد
در بد از تن بدام لال آمد

هر چه در دل وصال آمد
را حل هر حل و لا و و د ل و
^{رونده ۱۲} ^{راوی ۱۲} ^{نزل ۱۲}
کاشنه مل و بد سر و دم
^{نزل ۱۲} ^{راوی ۱۲}
هر که ستر و د او حل کرده
^{نزل ۱۲} ^{راوی ۱۲}
هر که معلوم کرد و ستر صمد

وله

صد بر او صد راضی و اهل دل
امر آمد در امور اهل دل
^{حکم کننده ۱۲}
مورد و صدمه طور اهل دل
^{نور و روشنی بندی چکدا}

سرور عالم سرور اهل دل
هر که را و دار علم و حال داد
^{حق تعالی ۱۲}
و او را و در و دل مستور کرد

وله

وصل او دار السلام اهل دل

نعل سرور داد کام اهل دل

لعل مهر و ابل دل را داده کام
لا عشق^{۱۱} اله کرد کار مهر او
درد او آمد مهر او ابل حال
طرقه و لدا دوام ابل دل
مهر و مهر را گرفت نام ابل دل
وصل او آمد مهر او ابل دل

وله

آمر ای مالک ملک حکم
محرم^{۱۱} شرا حد حاجت صمد
مالک ملک و ریح باد هم صرح طبع
حاکم ملک و ملک و علم و علم
ساکب ملک و لا نایب مهادیم
کاسر کاش حسد مشور و ابل حرم
واسطه ملک رسل غایب صرکم
بادم حرم و ابل صرکم درد و الم

وله

دلهم در طرقه او دار و آرام
دلهم را کاش وصل او دهد کام
کلام لعل
مزار و داد الم مشور و کردم
طال و درد دل را دور کردم
سوار گرفت و دار و در و کام
دلهم در طرقه او دار و آرام
دلهم را کاش وصل او دهد کام
سوار گرفت و دار و در و کام

سوار گرفت و دار و در و کام
دلهم در طرقه او دار و آرام
دلهم را کاش وصل او دهد کام
سوار گرفت و دار و در و کام

در و گهر در دل و اما که داد	اهل و لار است و سودا که داد
صالح و طالح همه معلوم او	عالم و آدم همه چگونگی او
و شوشه آژوم و حوا که کرد	در و گهر در دل و اما که کرد
و او را در اسلام و صمد	سرو و سار و داد و اخذ
همدم و محرم همه را در داد	کحل دو مرد و گم ناگرد او
کاسه دل را در رم آورد کرد	آه سحر را الم آلود کرد
داده او بهم الم و بهم سرور	کرده او دارد و مدار امور
دار و مدار همه معلوم او	اصل و اساس همه ششوم او
کرده او کوه که و مهر و ماه	داده او بهم کمر و بهم کلاه
طاس مه و مهر مدور که کرد	کاس گل و لاله معطر که کرد
کامل و اصل کرم عام او	سپاطع و لامع مه اسلام او
حکما را در اک اسرار علوم او	مجال و علما را سلوک او
او را ک و هواس و بهم مردم	در در ک کمال مدح او گم
بهم خور و ملک در امر دارد	بهم ماه و سبک در امر دارد
سرد و گل و لاله حاسد او	مهر و مه و باله حاسد او
آغام العلماء و آنکم حکما کرد	کار آمد که حرم کرم او صمد در آورد
پیر کس که در هر در و آورده کام	حاصل گردد و مرام او و اصل

در و گهر در دل و اما که داد

هر که در درگاه او آورده و
 هر که در درگاه او سود آمده
 هر که سرور شده درگاه سود
 او و پدر اهل دل را علم حال
 آمد اسرار همه معلوم او
 اسم اکرم و کلمه مکرم او و نور علم او
 هر و همه نور و مائر که می را
 در سما لاله الا الله
 کرده معلوم و در مدارس علم
 کرده هر شیخ و در صوامع دل

وله

صد لاله الا الله
 صد لاله الا الله
 در دم مرگ روح را ماقول

وله

ملک ما لاله الا الله
 ملک ما لاله الا الله
 کرده در لوح اهل دل سطوح

حاصل لا اله الا الله
 ای امین زنده ۱۲
 کامل لا اله الا الله
 مراد از حق تعالی است
 گویا هر مراد از حق تعالی در دین و عمل ۱۲

ولم
 اهل لا اله الا الله
 ای امین زنده ۱۲
 اهل اسلام را مال و معاد
 در سائر عین و کرم کرده است
 کرم لا اله الا الله
 عین و کرم لا اله الا الله

وله

محرم لا اله الا الله
 ای محرم ۱۲
 در سائر عین و کرم کرده است
 محرم لا اله الا الله
 عین و کرم لا اله الا الله

در محل

کردگار راه را گم کرده ام
 ای خدا ۱۲
 خدا دل در آلوده مار ادوا ده
 ای خدا ۱۲
 اسلام در آرد آورا و سوسه متوسس را در ول مارا ده
 ای خدا ۱۲
 آورا صعوه دل مارا اورد امگا و حس و هوا مدار
 ای خدا ۱۲
 کردگار اطاوس روح مارا در هوا وصال صعوده
 ای خدا ۱۲
 دل را کاش علم و حال در ده
 ای خدا ۱۲
 دبا دم کاسه بالا مال در ده

هم ورا عدل و کوسل و لوا ^{نقاره و علم}
 در معارک ^{جمع معرکه} شوم و حمله او
 ال او عالم و ^{جمع} عظیم آمد
 روح اولاد و وزیر او را روح

در دما و در آدم را او داده و کام اهل عالم را او کرده
 در دما را دو رسول ^{امده} کرده کام را رسول ^{امده}
 در دما را رسول داده و کام را رسول کرده و
 او عالم را در راه اسلام آورده و مردم را اصلاح حال نال معلوم کرده
 سرور کل رسل احمد مرسل آمد

ملوک اصدار حکم او در آمده و تمام تسلول او اعدای اسلام را بپاک کرده
 داوید مامحمد مرسل سرور مامحمد مرسل
 پیکر دسرور کلاه دسرور سرور ماکرزه را و سرور ما

وله

سرور کل حاکم ملک ملل ^{سرور}
 عالم ^{عالم} معصومه مهر و کرم
 اکرم و آز ^{آبادانی} هم سرور دارا
 مسال و مال همه معلوم او

محرم سرور و عظیم عل
 ماصر معصومه عظیم حکم
 عالم و عامل دل و دلدار ما
 ملک و ملک ابد و محکوم او

اعمال او محمود و احوال او مسعود که سه راجح او به خطر و راجح کابین و طهر
طلوع لوا مع در احوال او
حدود بد از او موه که کرد

داده در دم رسول اندوا
ولم
کرد که ایم را رسول اندوا

چهارم شش

الحمد لله که رسالت و زوال اسما را که بهم اسم سحر طلال دارد در دهم ماه حال رو در کمال آورده عدد دوازده و دو صد و واحد

۱۰۰ و ۱۰۱

15

احادیث

16

والله اعلم

وشرح غریب تصنیف

سید بن قیواری

اسم محرر رساله

22099

09-

201



و نضی

صلی اللہ علیہ وسلم

کریسالہ مجیب

عالم محقق وقبیر المدقق

میرزا محمد رفیع خان

هفت قلزم در شهر لکنؤ به محله فراش خانه وزیر گنج در مطبخ
منظر العجائب با هتنام خیف و حقیر سیعابہ علی بخینہ طبع رسید

۱۱۰

۱۹۱۵ ۵۱۴۵

DUE DATE

		۷۱	۷۱

॥१॥

414

ARGENTINA

١٢٥

4141

49150120

مشتوی سحر حلال و ورود الاسرار (غیر منقوطة)